

بقلم: فاضل ارجمند آقای عبدالحسین سپنتا

اصفهان

## ابراهیم صفائی

آنروزها که در اصفهان میدیدم جوانی با قیافهٔ محبوب و نجیب مقابل کاشیکاریهای ابنیهٔ صفوی میایستد و دقایقی چند محو اثر قدرت قلم هنرمندان قدیم قرار گرفته سپس سر را زیر انداخته درعالم فکر راه خود را پیش گرفته و از تماشای آثار هنری دیگری لذت میبرد هرگز فکر نمیکردم در این وجود ساده و متواضع چه گنجینهٔ احساسات و فضل و کمال بودیمه نهاده شده و در این سر بر سر چه افکار آتشین و تند وجود دارد .

دیدن و حتی معاشرت بایک نویسندهٔ حساس هرگز شما را با سرار درونی او رهبری نمیکنند باید آثار او را خواند و با روح او سروکار پیدا کرد تا او را شناخت. من آثار ابراهیم صفائی را سابقاً در مجلهٔ ارمغان و گاهی در روزنامه پارس شیراز خوانده بودم ولی موقعی با اهمیت این نویسندهٔ جوان و شاعر حساس پی بردم که از خواندن « دودمان عهد »، « نهضت ادبی ایران »، « ناله ها »، « مجموع اشعار او » و « مرقعات » و « یادداشت‌های سفر همدان » و « قصهٔ کنار دریا » که بهترین آثار اوست استفادهٔ بردم، این کتابهای مختصر مشروحاً نویسنده توانا و مخصوصاً شاعر حساسی را بشما معرفی میکند که برخلاف اغلب مدعیان نویسندگی و شعر امروز از تظاهر و تصنع دور و سراپا یکپارچه عشق و شور و احساسات است. در صفحهٔ ۸۷ مرقعات خود را چنین معرفی کرده و الحق هم چنانست :

« من که طبع شاعرانه و حساسم مانع از آنست که موری را بیازارم و آزادگی و عزت طبعم اجازه تملق و چاپلوسی و نوکری نمیدهد، من که از طفولیت با کتاب

و افکار بزرگان فلسفه و عرفان و ادب سر و کار داشته و مملکت فاضله اخلاقی را نقش لوح خاطر کرده ام، غیر از این نمیتوانم باشم من همننگ یک جماعت فاسد نیستم و نمیخواهم باشم بشیمان هم نیستم، زندگی در نزد من ارزش این را ندارد که بدانم و پستی و جنایت و چاپلوسی بمقام و ثروت برسیم و در «ناله‌ها» میگوید:

خانه دل را صفائی خالی از اغیار کرد

یار اگر سازد قبول این خانه ویرانه را

راجع بشعر و شاعری معتقد است که «شاعر باید مبتکر باشد و عواطف و تأثیرات شخص خود را بیان کند شعر با تقلید و تکلف در هر قالبی که در آید لطف ندارد خواه بسبک کهن یا بسبک نو... بتقلید شعر گفتن و اندیشه و احساس دیگران را در قالب نازیبا در آوردن یا وزن و قافیه را در هم ریختن و عبارت نامفهوم و فکرهای سخیف و ناسنجیده را بهم پیوستن، هیچکدام شعر نیست.» خود صفائی نکات فوق را در سراسر اشعارش رعایت کرده

«گفت در وصف غزالی غزلی تازه صفائی

تا برد لذت از این تازه غزل هر که بخواند

در جای دیگر میگوید:

مرا صفائی طبع غزل سرا دادند

که در هوای غزالان کنم غزل خوانی

در تمام اشعار صفائی سایه غم و محنتی که زائیده محیط غم انگیز اوست

نمودار میباشد:

قرار و صبر صفائی ز من چه میخواهی

که من اسیر دل بیقرار خویشتنم

من آن بلاکش آواره شکسته دلم

که برق محنت ایام سوخت جان مرا

## زین پس صفائی و غم و تنهایی و کتاب

این ملك عافیت ز جهان پر بهاتر است  
در «ناله‌ها» با شعاری بر می‌خورید که از لحاظ اجتماع امروز بسیار مفید و مؤثر  
است مانند «مرد فقیر»، «فرشته عدالت»، «مرغ حق» و «بیشه دور افتاده».

صفائی سعی کرده است عمیق‌ترین احساسات دل را بساده‌ترین زبان در قالب  
شعر درآورد می‌گوید:

میبرم حسرت که بر زلف تو دارد شانه دست

کاشکی میداشتم من نیز، بخت شانه را

وقت آن شد تا چو غنچه پیرهن بر تن دریم

در میان ما حجاب اکنون همین پیرهن است

جوان بروز جوانی خویش خیر نییمنی

که من جوانی دهستی خود فدای تو کردم

عمر در کسب هنر کردم و افسوس که نیست

سود در جامعه بی هنران، از هنرم

غم با دل من از همه کس آشنا تر است

آری با شنایبان غم با وفاتر است

بین ساده‌ترین اشعار خوب صفائی قطعات «آری»، «بهانه جو»، «وصیت عاشق»

نمونه خوبی از قدرت طبع اوست و از همه اشعارش جانسوزتر «مرگ فرزندان» بنظر  
میرسد، در کتاب دیگر خود بنام «مرقعات» دفاع منطقی صمیمانه‌ای از قانلی کرده  
و بر ناقدین بی اطلاع سخت تاخته و از اسیر چالدران يك فیلم خارجی که بملکه  
صفوی توهین شده دفاع میکند، نام و آثار عالی اکبر شیدا شاعر و تصنیف ساز شوریده  
وشیدا را برای اولین بار زنده ساخته، در شرح سفر همدان انتقادهای جدی را در  
لغافه ادبی پیچیده و بر مزار ویران باباطاهر ناله‌ها سرداده، قسمتهایی از این کتاب

نثر از شعر صفائی کمتر نیست مخصوصاً آنجا که از باباطاهر سخن آتشین میگوید و میسوزد و میسوزاند .

« بسوچم تا بسوچانم دلت را در آتش چوب تر تنها نسوچه »

بر سر آرامگاه بوعلی یادی از شاعر ملی ایران عارف میکند و ضمن شرح حال امیرالشعرا سرامی از عارف تجلیل بعمل میآورد . و بالاخره در ملایر بر سر مزار پدو و جدش بر مرگ دخترش میگرید و خواننده را بگریه وادار میسازد ، از نروتمندانی که مدرسه و بیمارستان ساخته‌اند بخیر یاد میکند و از متمولین دون فطرت انتقاد کرده اییاتی از شعرای همدان میخواند .

یکی از بهترین آثار صفائی که اگر شاهکار او بخوانم راه غلط نرفته‌ام « گلدانهای شوید » اوست که بیاد و بنام دخترش نوشته او گلدانهای شوید مورد علاقه دخترش را بر سر آرامگاه آن دختر در گذشته در امامزاده عبدالله برده و تقدیم کور او میسازد و چهره زیبای دختر خردسال خود را از پس برگهای شوید می بیند ، این قطعه جاودانی بهترین نمونه فصاحت و سلامت و سادگی بیان فارسی امروز است و ایکنش سر مشق کسانی میشد که ادعا دارند در نثر و نظم ابتکار نویینی بکار برده‌اند !!

تازه‌ترین اثر ابراهیم صفائی که بدست نگارنده این سطور رسیده « قصه کَنار دریا » میباشد .

در این رساله کوچک پر معنی وضع زنان زحمتکش مازندران را به بهترین وضع مجسم کرده و از رنج آنها رنج میبرد و سپس حاجی ظهیر جعفر آبادی را سوژه و نمونه يك محول احمق و بیسواد قرارداد و با نیش قلم موشکاف بر او تاخته و از آن داستان يك نتیجه مهم و حساس اجتماعی میگیرد .

آثار ابراهیم صفائی بما نوید میدهد که نبوغ نویسندگی و احیای زبان فارسی ادبی در وجود این نویسنده جوان تجلی کرده و ایران در آینده بوجود چنین نویسنده حساس و جوانی افتخار خواهد داشت .